

PERSISK

# Alf Prøysen

بز خاله‌ای که  
میتوانست تا  
شماره ده بشمارد.

Illustrert av  
Vivian Zahl Olsen

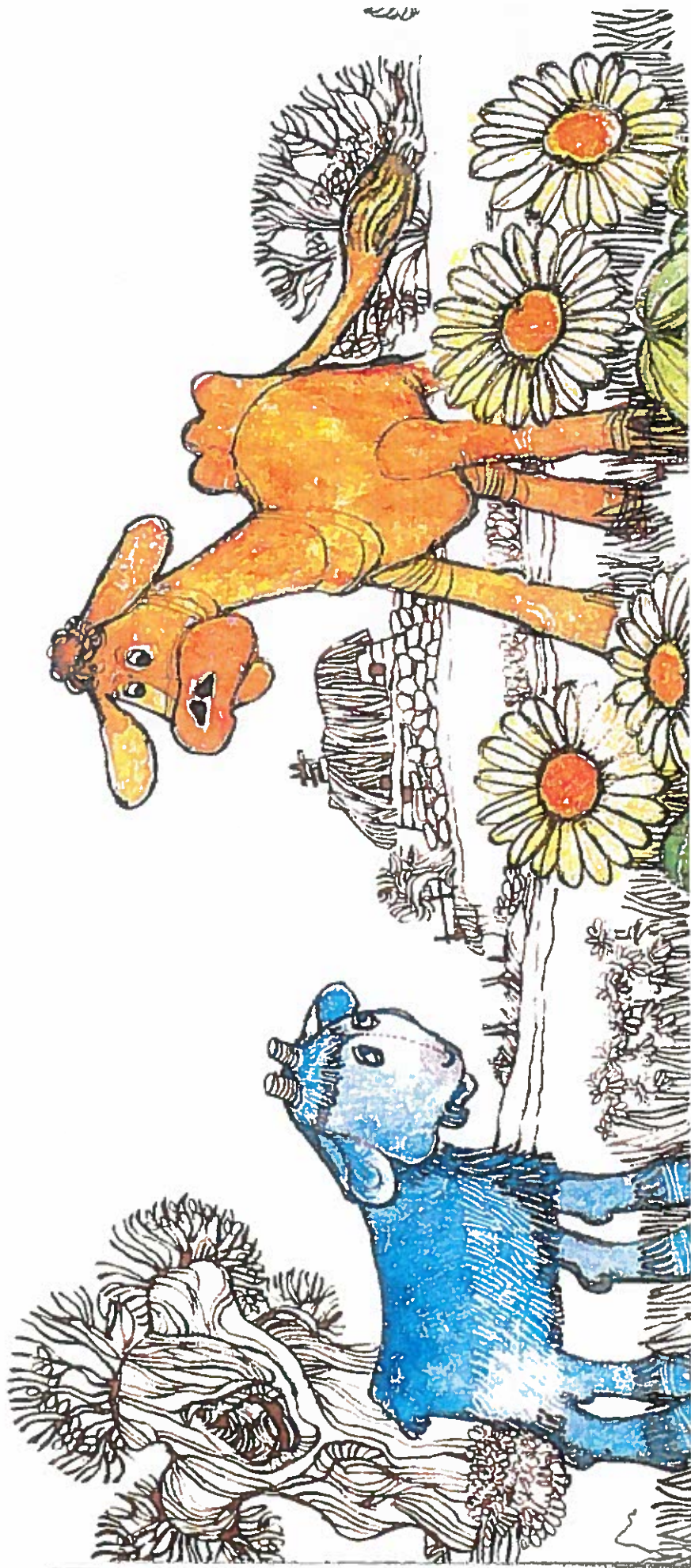




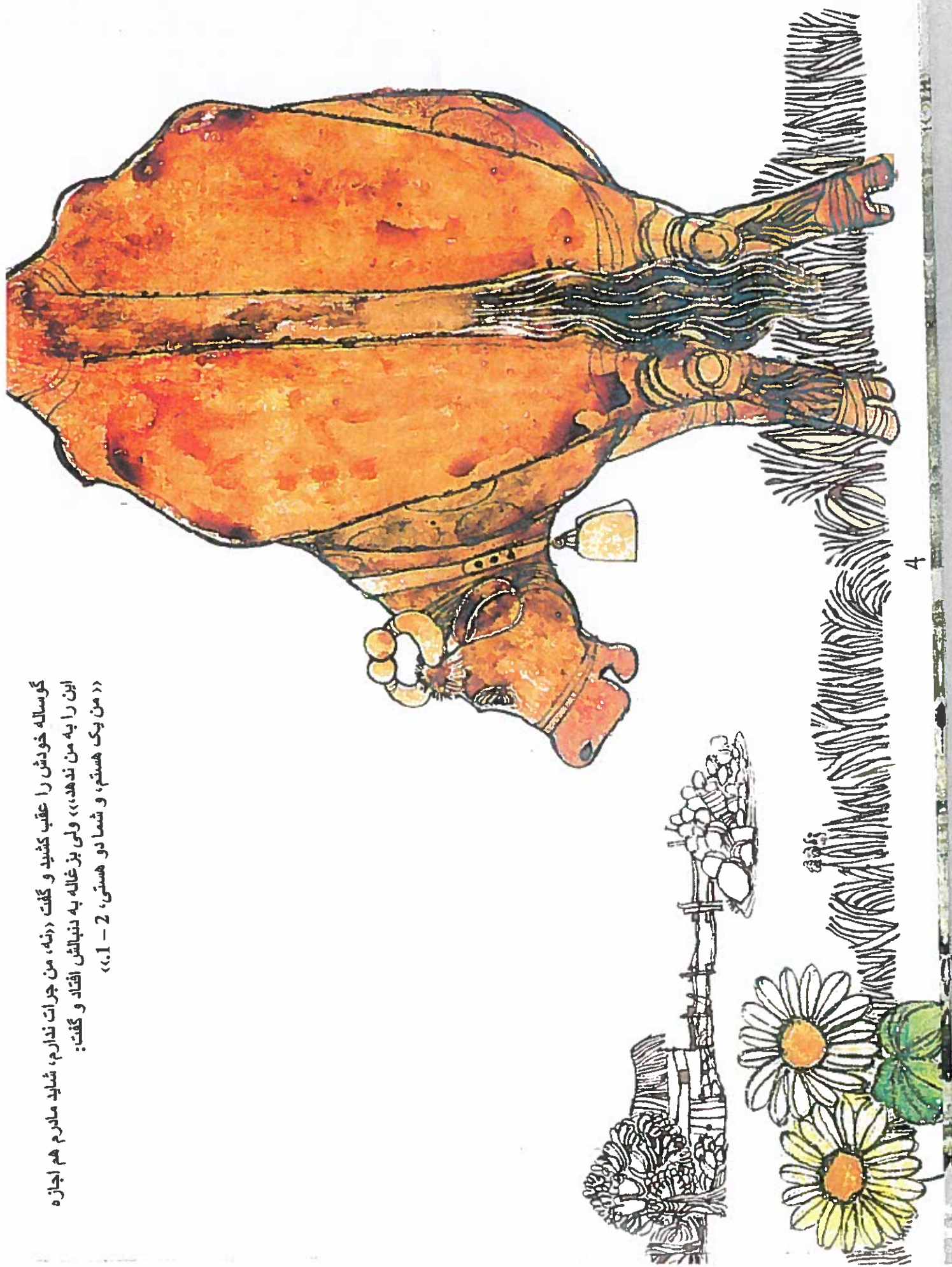
یکی بود یکی نبود، بزغاله کوچکی بود  
که یاد گرفته بود تا شماره ده بشمارد.  
هنگامی که بزغاله به سر یک چاله آب رسید،  
زیاد آنجا ایستاد و به عکس خود  
در آب نگاه کرد، و حالا خواهید شنید که  
چه گذشت:  
بزغاله گفت «یک»



گوساله‌ای که در آن نزدیکها مشغول گیاه خوردن بود این را شنید.  
گوساله پرسید «چه کار میکنی؟»  
بزرگاله گفت «من خودم را می‌شمارم». «می خواهی شما را هم بشمارم؟»  
گوساله جواب داد «اگر درد نداشته باشم»  
«درد که ندارد، آرام بایست تا شما را بشمارم»



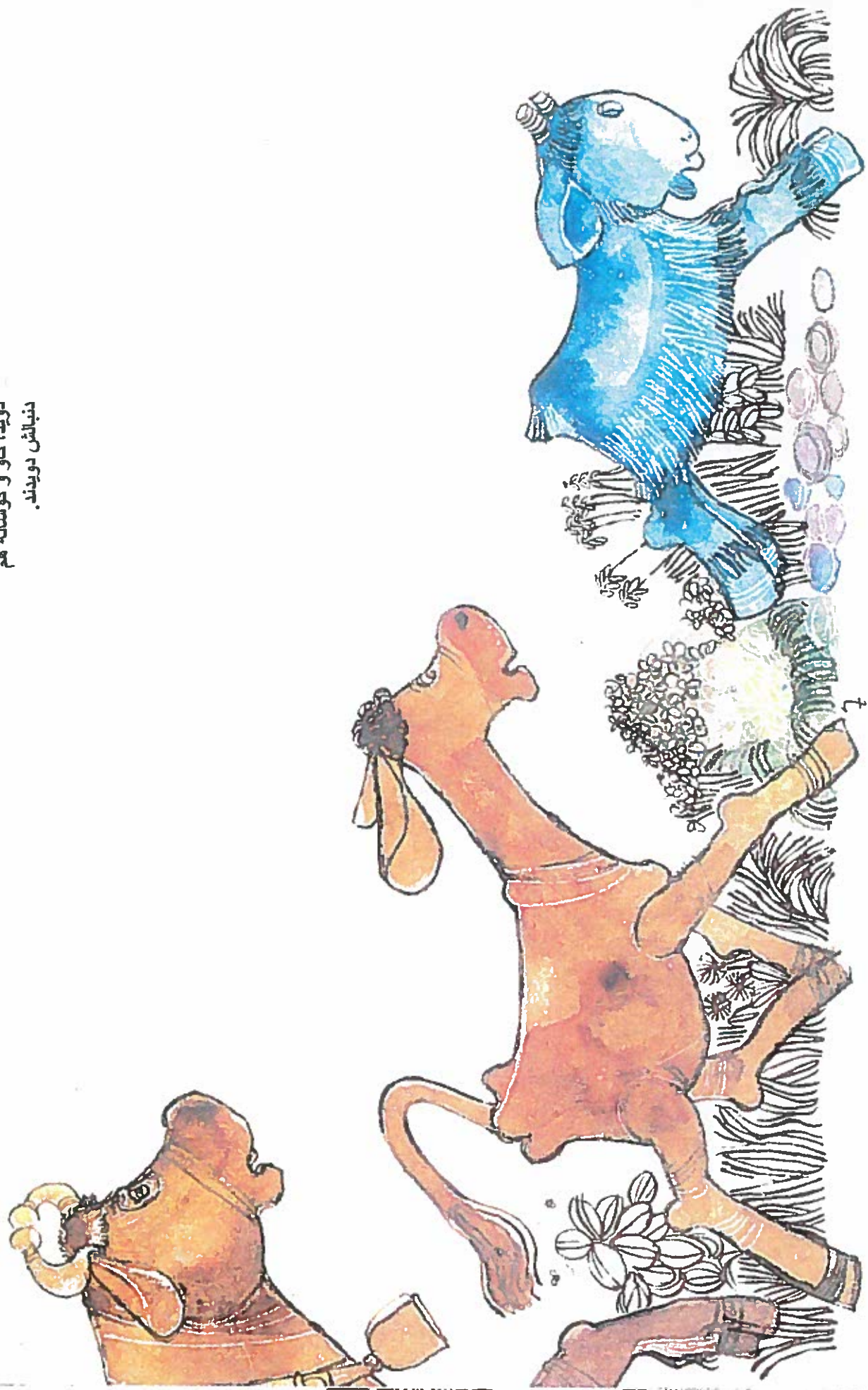
کوساله خودش را عقب کشید و گفت «نه، من جرات ندارم، شاید مادرم هم اجازه  
این را به من ندهد»، ولی بزغاله به دنبالش افتاد و گفت:  
«من یک هستم، و شما دو هستی، 1 - 2»



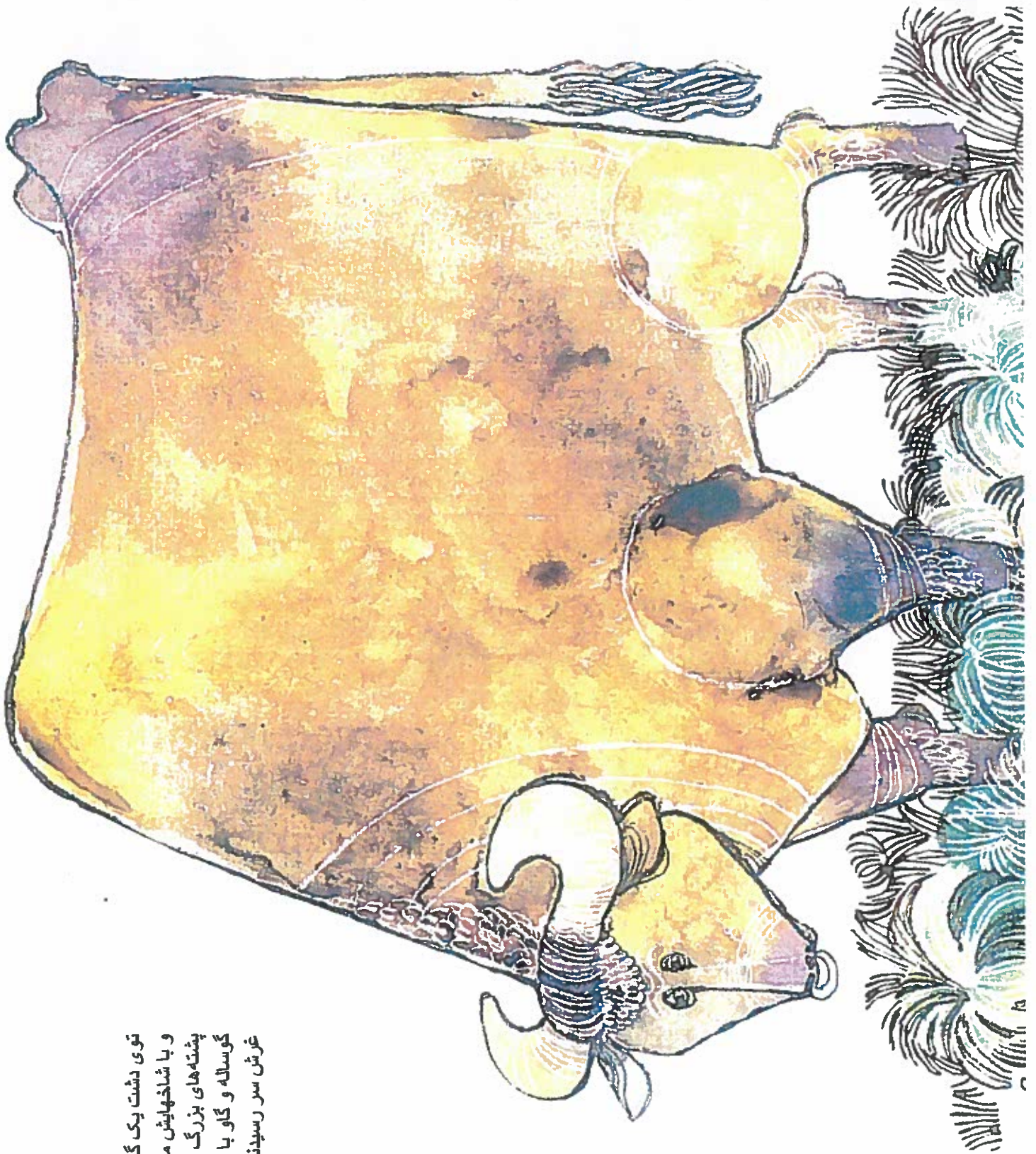
گوساله گریه کرد گفت «ووو!». بعدا مادر گوساله آمد، و این همان گاو مزرعه زنگوله دار بود.  
گاو زنگوله دار گفت «برای چی گریه میکنی؟»  
گوساله گفت «بزغاله من را می شمارد!»  
گاو زنگوله دار گفت «این دیگه چیه؟»  
بزغاله گفت «من می شمارم.»  
«من یاد گرفتم تا شماره ده بشمارم، من چنین می شمارم:  
من یک هستم و گوساله دوهست و گاو سه‌هست، 3 - - 1.»  
گوساله گفت «وای، او حالا شما را هم می شمارد!»  
هنگامی که گاو زنگوله دار به این پی برد، خیلی عصبانی شد.  
«من به تو یاد می دهم که مسخره کردن من و گوساله‌ام یعنی چی!  
گوساله من بیا تا کنکش بزنینم.»



گاو زنگوله‌دار و گوساله‌اش درست  
بر روی بزغاله نشستند،  
بزغاله اینقدر ترسید که به  
هوا پرید و به طرف علفزار  
دوید، گاو و گوساله هم  
دنبالش دویدند.







توی دشت یک گاو نر ایستاده بود  
و با شاخهایش مشغول بهم ریختن  
پشته‌های بزرگ بود که بزغاله و  
گوساله و گاو با  
غرش سر رسیدند.



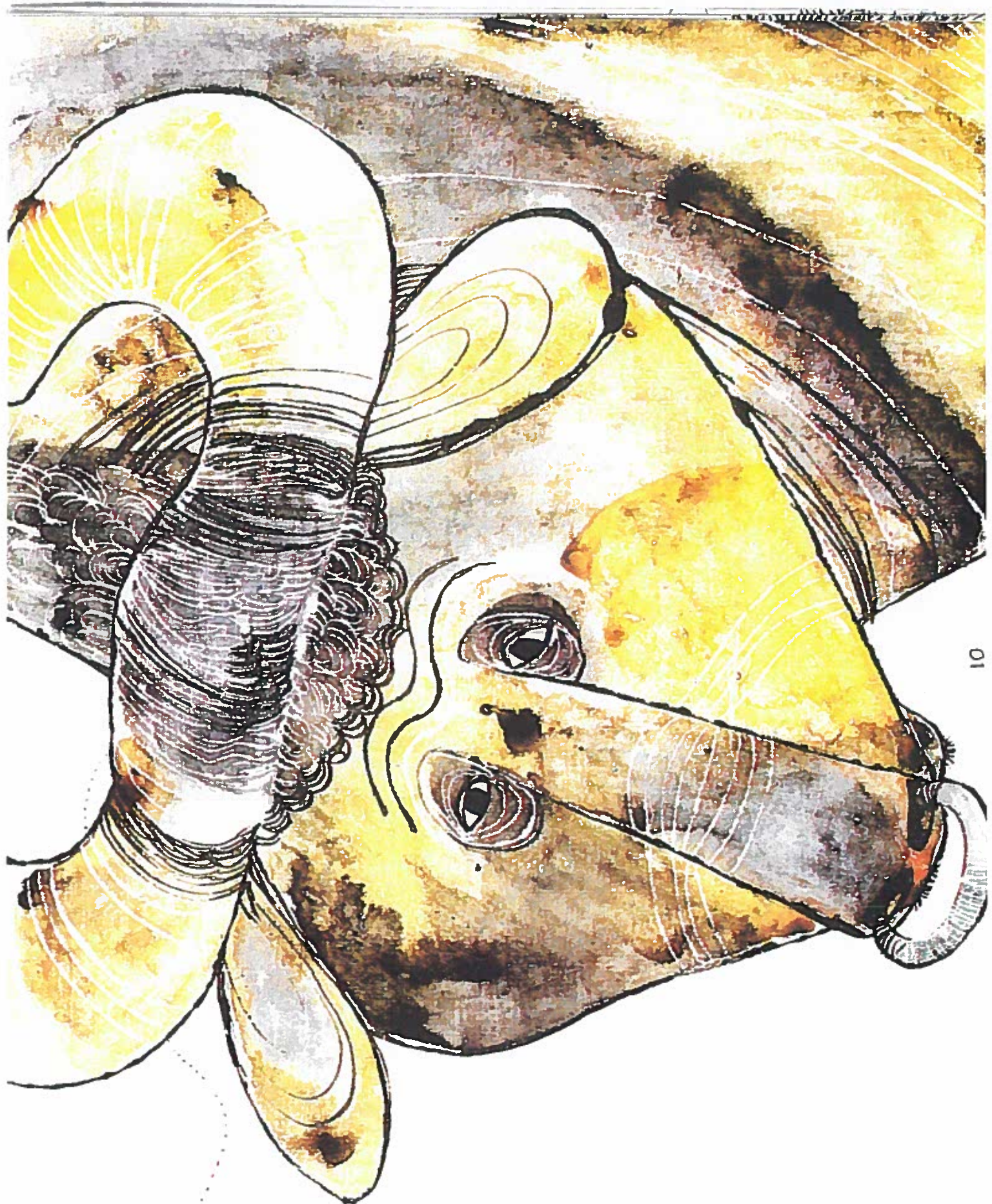
گاو نر پرسید « چرا شما این بزغاله کوچک را دنبال می کنید؟ »  
گوساله گفت « او مارا می شمارد، »

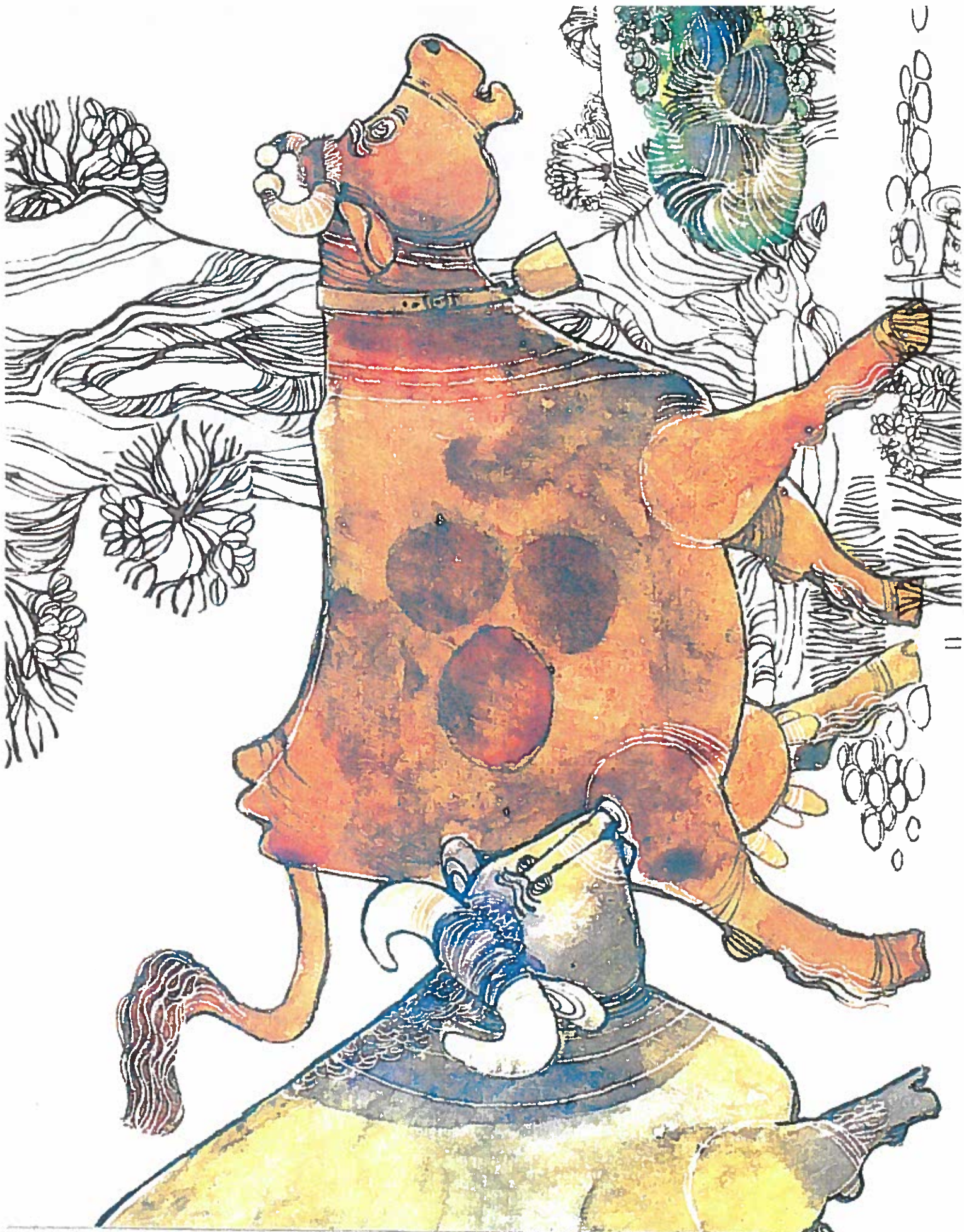
گاو زنگوله دار گفت « ولی ما می خواهیم او را کتک بزنیم، »  
بزغاله گفت « من یک هستم و گوساله دو هست و

گاو سه هست و گاو نر چهار هست، 4 - 3 - 2 - 1، »

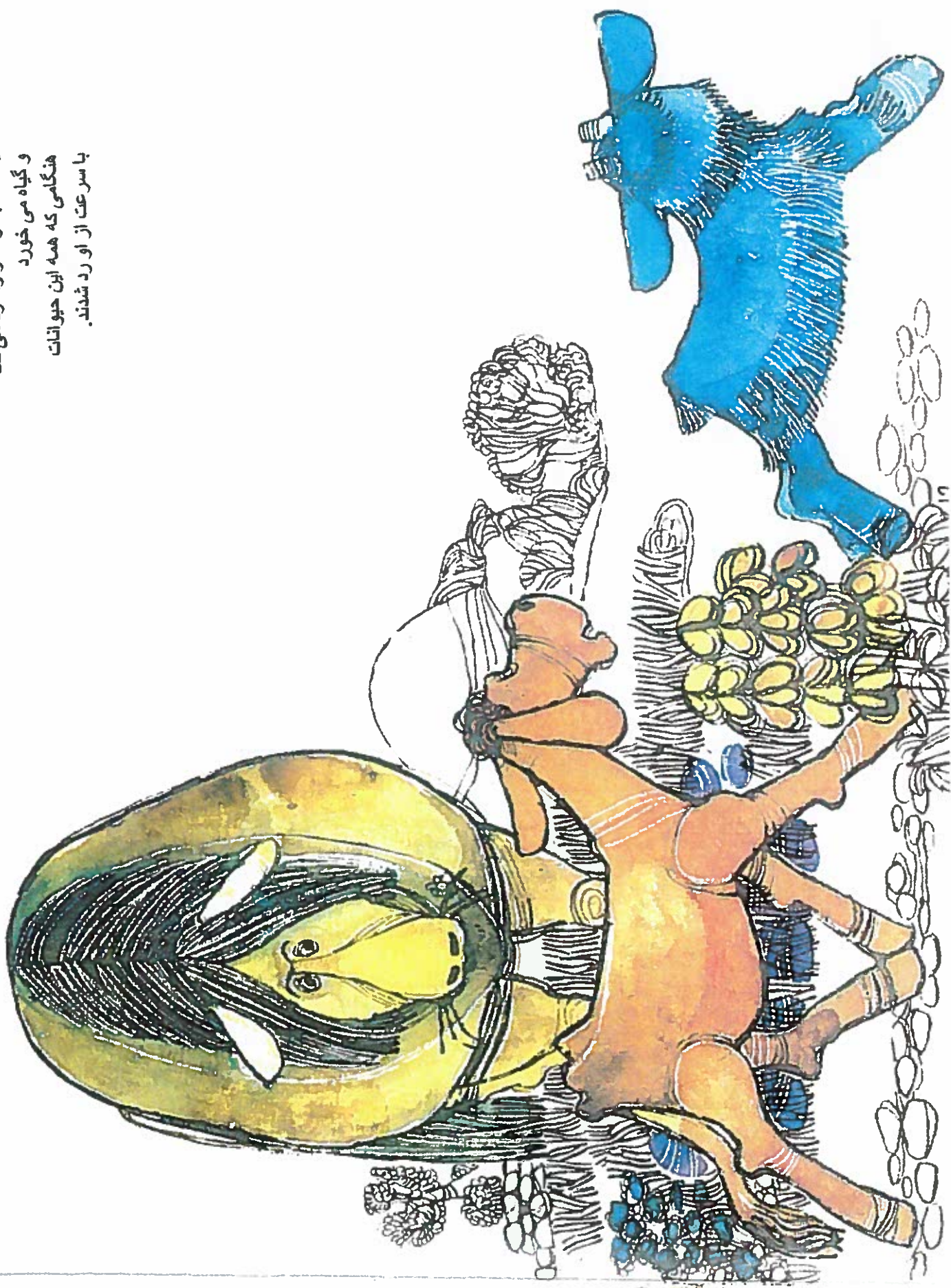
گوساله گفت « ای وای، او حالا شما را هم می شمارد، »

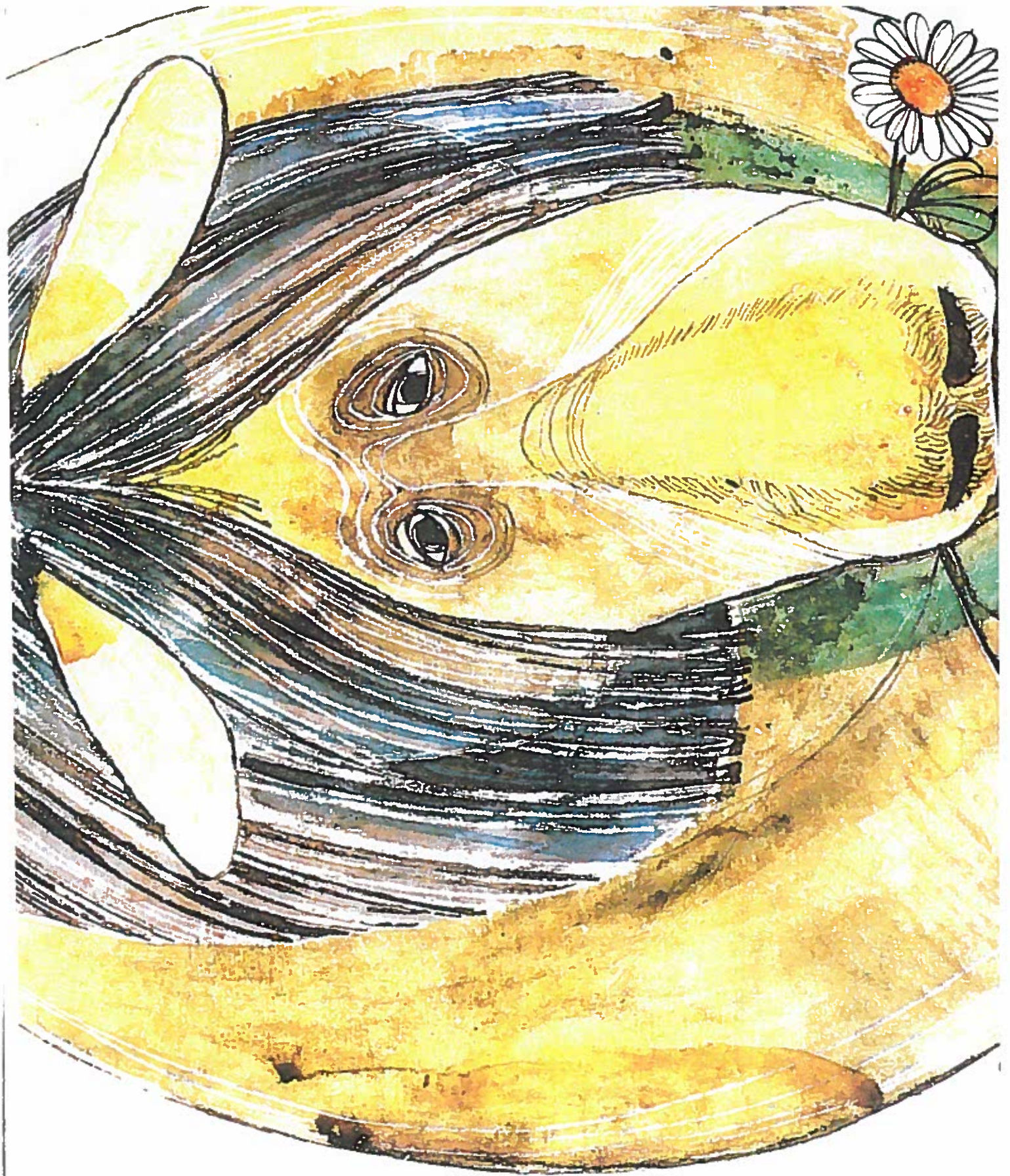
گاو نر غرش کرد و گفت « او می تواند تنها امتحان کند، » و با آنها  
همراه شد تا بزغاله را بگیرند.





یک اسب از کنار راه رد می شد  
و گیاه می خورد  
هنگامی که همه این حیوانات  
با سرعت از او رد شدند.



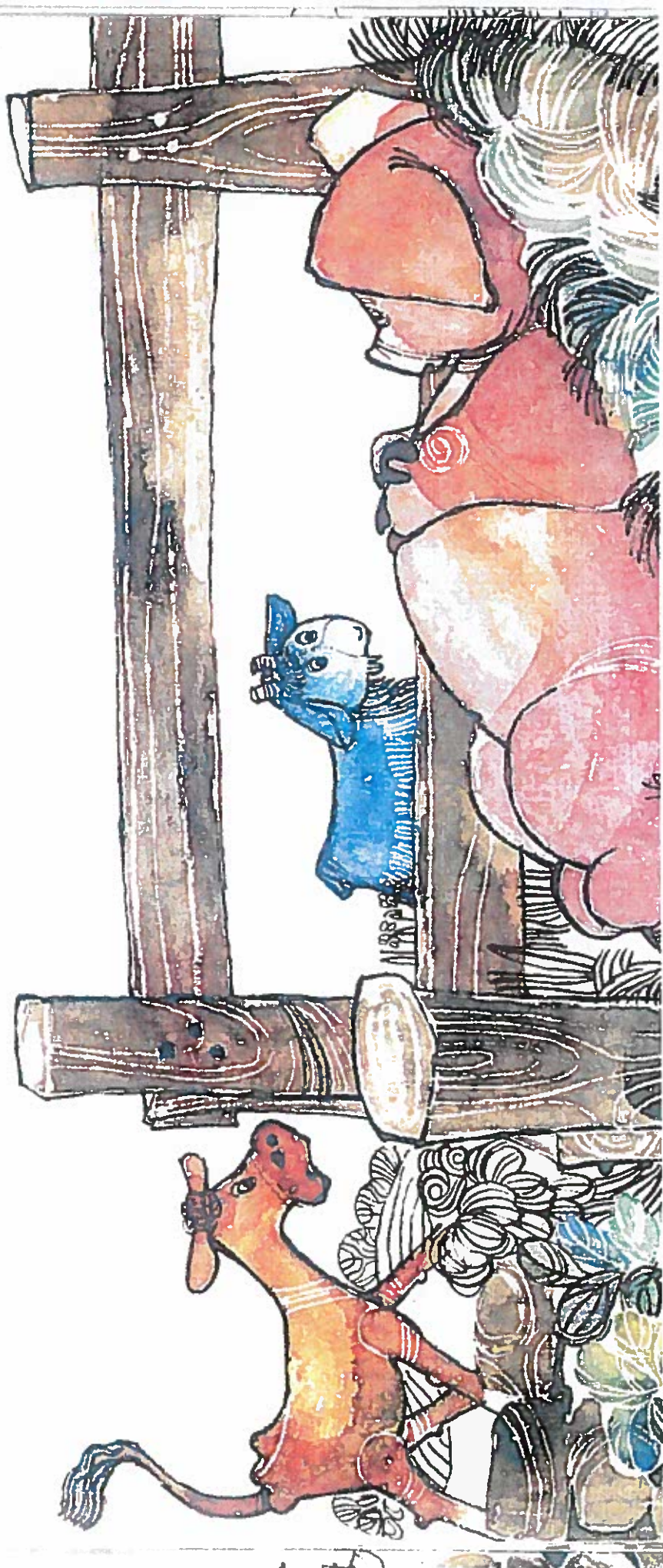


اسب گفت «سرعت خیلی بالا می باشد.»  
گاو گفت «ما می خواهیم بزغاله را بگیریم.»  
گوساله گفت «او ما را می شمارد.»  
گاو نر هم خرید و گفت «او اجازه این کار را ندارد.»  
اسب گفت «مگر او چگونه این کار را انجام می دهد؟»  
گوساله گفت «من چنین می شمارم.»  
«یکی برای من و دو برای گوساله و سه برای گاو  
و چهار برای گاو نر و پنج برای اسب، 5-4-3-2-1.»  
گوساله گفت «ای وای! او حالا شما را هم می شمارد!»  
اسب شیهه کشید و گفت «منتظر باش حیوانک ریز و پشمالو!»  
و با بقیه تو راه تاخت زد تا بزغاله را بگیرند.





در طولیه خوکها یک خوک ماده بزرگ خوابیده بود هنگامی که آنها از او رد شدند.  
خوک ماده گفت «شما بیگه خیلی عجله دارید»،  
گاو گفت «می خواهیم بزغاله را بگیریم»،  
گوساله گفت «او ما را می شمارد»،  
گاو نر هم گفت «و او اجازه انجام این کار را ندارد».

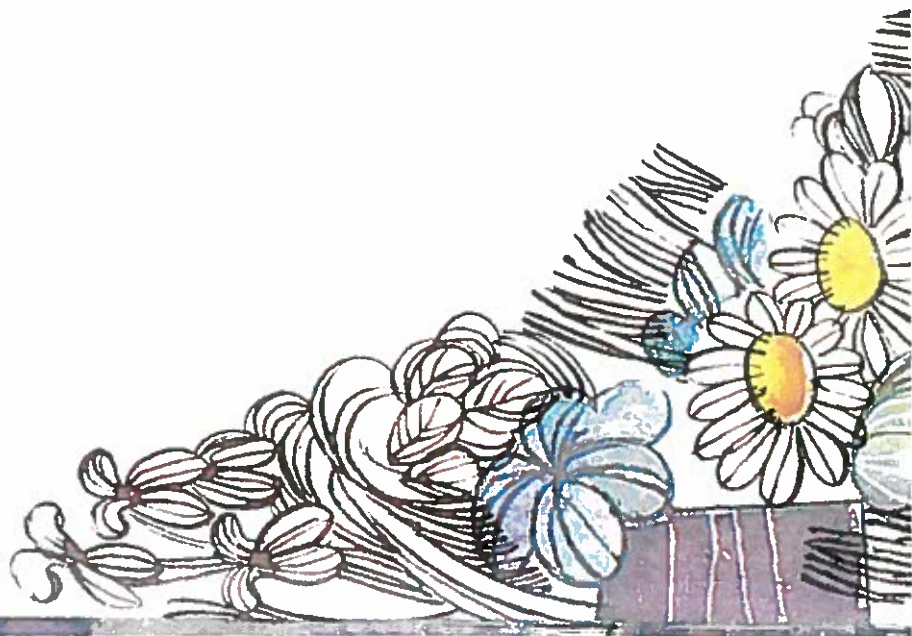




اسب شبهه کشید و گفت «او تنها باید صبر کند»،  
خوک ماده پرسید « هنگام شمارش چه کار می کند؟»  
گوساله گفت « من چنین می شمارم»

«یکی برای من و دو برای گوساله و سه برای گاو  
و چهار برای گاو نر و پنج برای اسب و شش برای خوک ماده، 6 - 5 - 4 - 3 - 5 - 1»  
گوساله گفت « ای وای! او حالا شمارا هم می شمارد!»

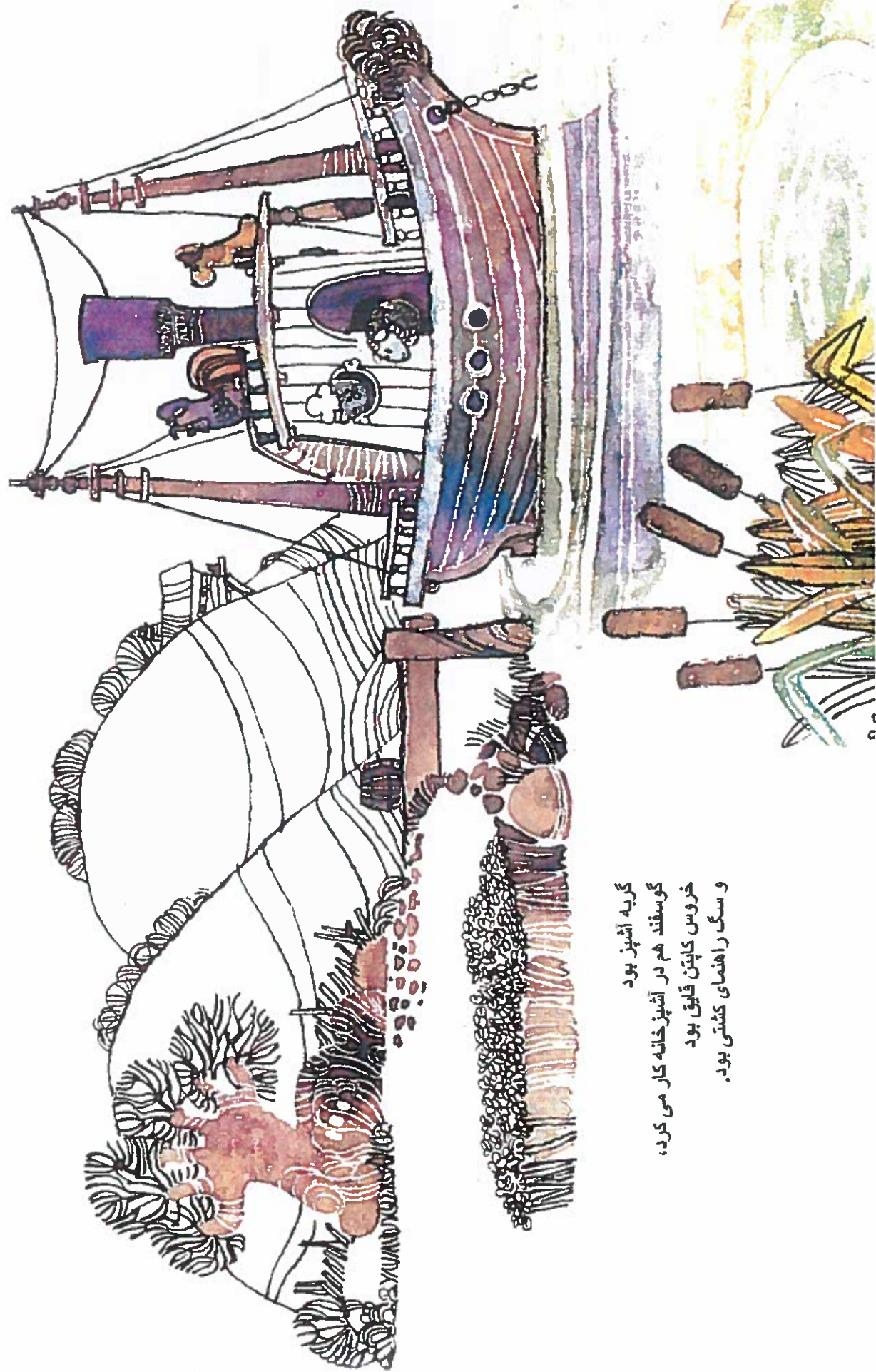
خوک ماده گفت «این کار برای او بسیار بد تمام می شود»، و یک تخته را با پوزهایش  
از پرچین کند و با بقیه همراه شد.





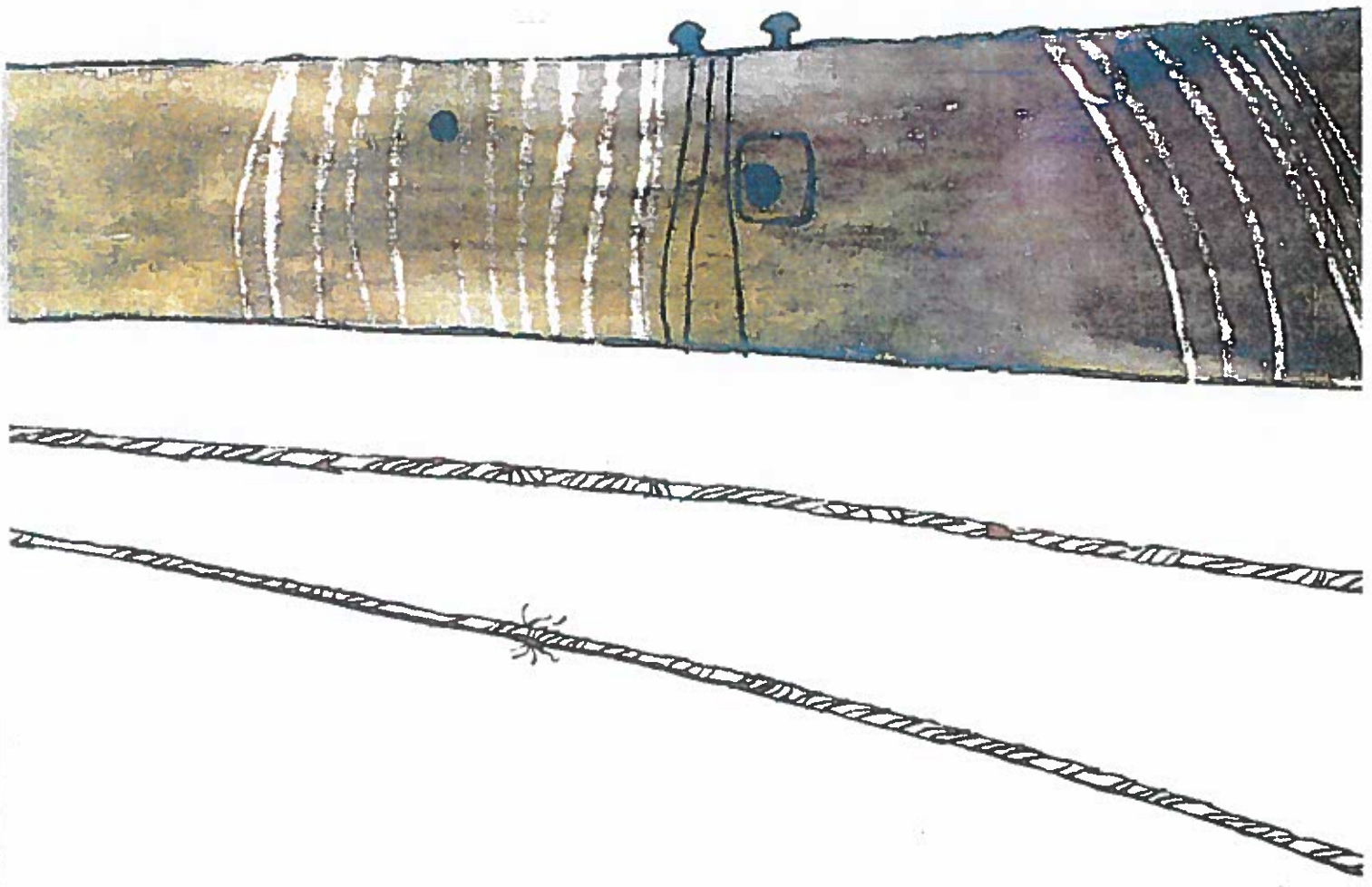
آنها از بوته و سنگ ، از مرداب و دشت پابر  
عبور کردند تا به رودخانه‌ای رسیدند، در کنارگاه یک  
قایق بادی کوچک لنگر گرفته بود،  
روی عرشه آن یک گریه، یک سگ، یک گوسفند  
و یک خروس بود.

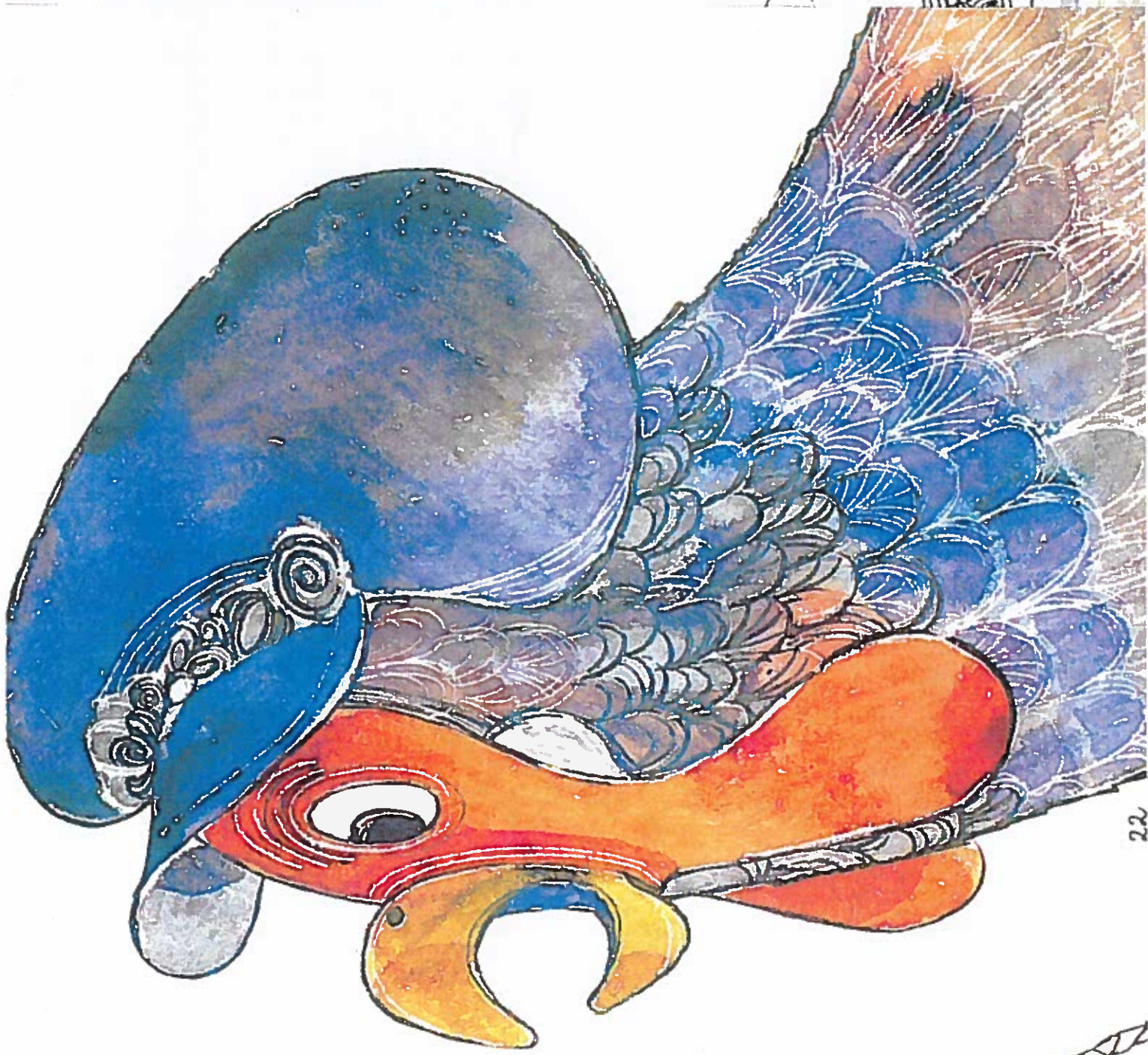




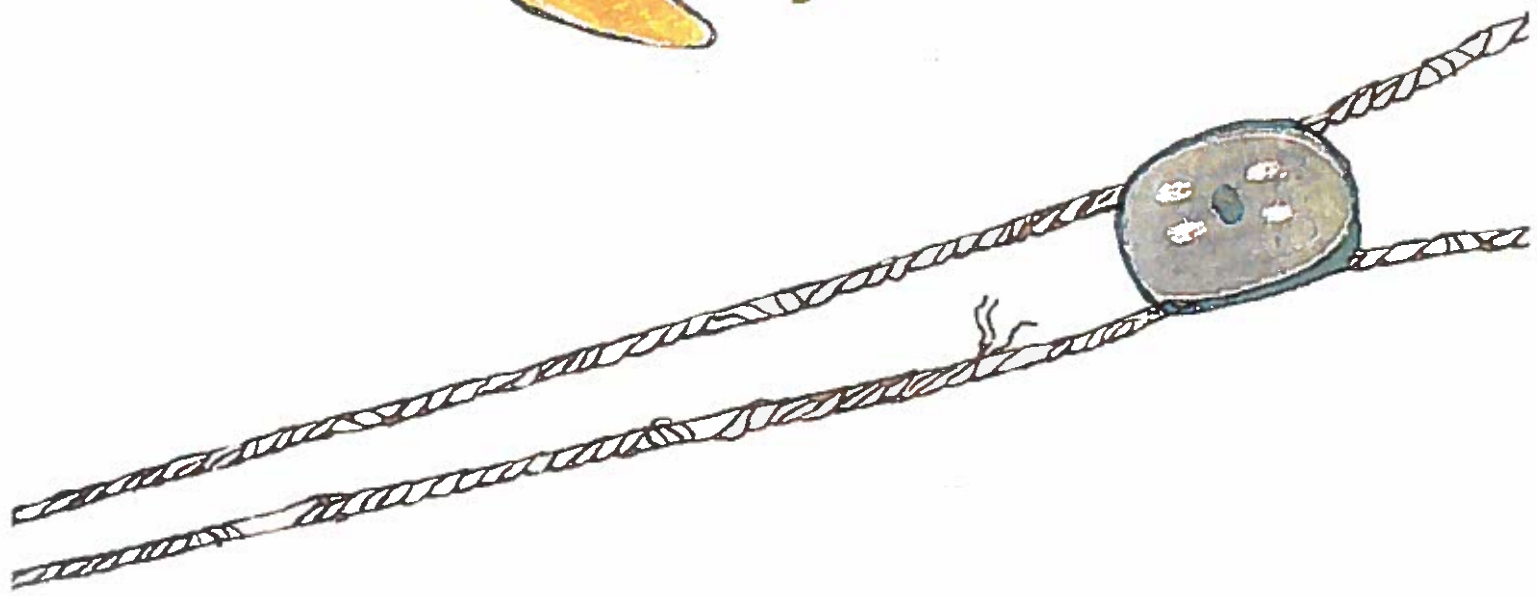
گرچه آشپز بود  
گوسفند هم در آشپزخانه کار می کرد،  
خروس کاپتن قایق بود  
و سگ راهنمای کشتی بود.

خروس هنگامی که دید این همه  
حیوان سراسیمه از راه می آیند  
آواز خواند و گفت « یک کمی بیاستید! »  
ولی دیگه دیر شده بود.  
بزغاله با پشت پانی لبه قایق  
را گرفت و به عرشه قایق پرید  
و این در حالیکه همه  
حیوانات دیگر هم دنبالش بودند.  
در نتیجه زنجیر لنگر گسیخته شد،  
و در نتیجه قایق بادی به سوی  
عمیق ترین نقطه رودخانه  
حرکت کرد.

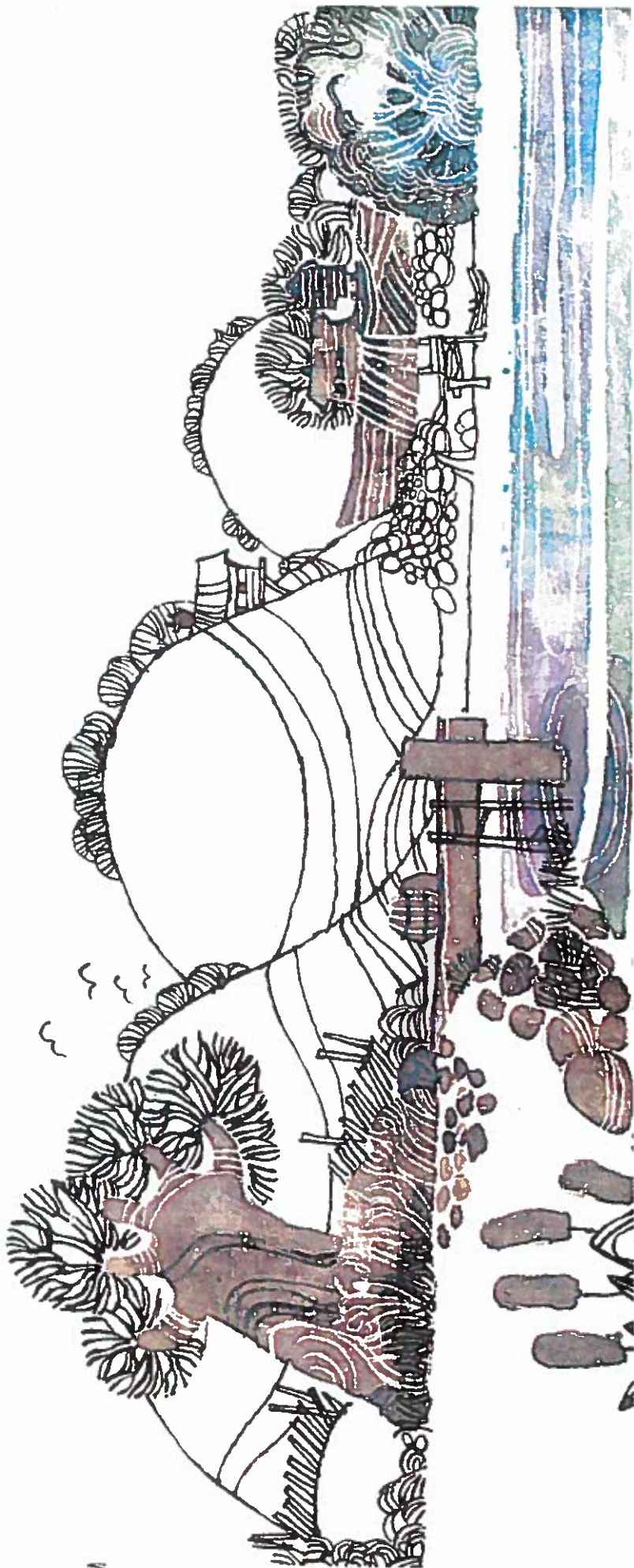




22

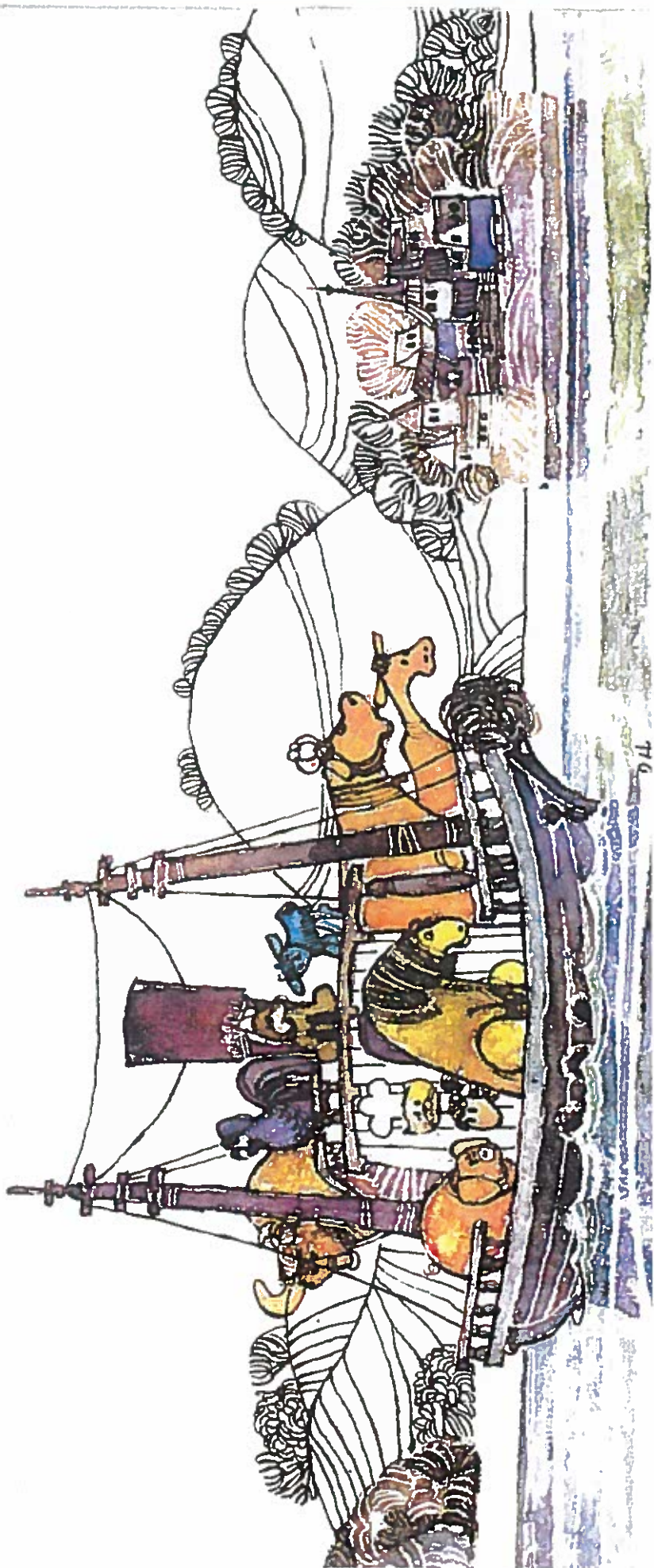


بدین علت خروس ترسید.  
خروس آواز خواند و گفت «بیانید و کمک کنید»، « فایق غرق می شود!»،  
در نتیجه همه حیوانات ترسیدند، ولی خروس  
دوباره فریاد زد:  
«کسی از شما می تواند بشمارد؟»،  
بزغاله گفت « من می توانم!»،



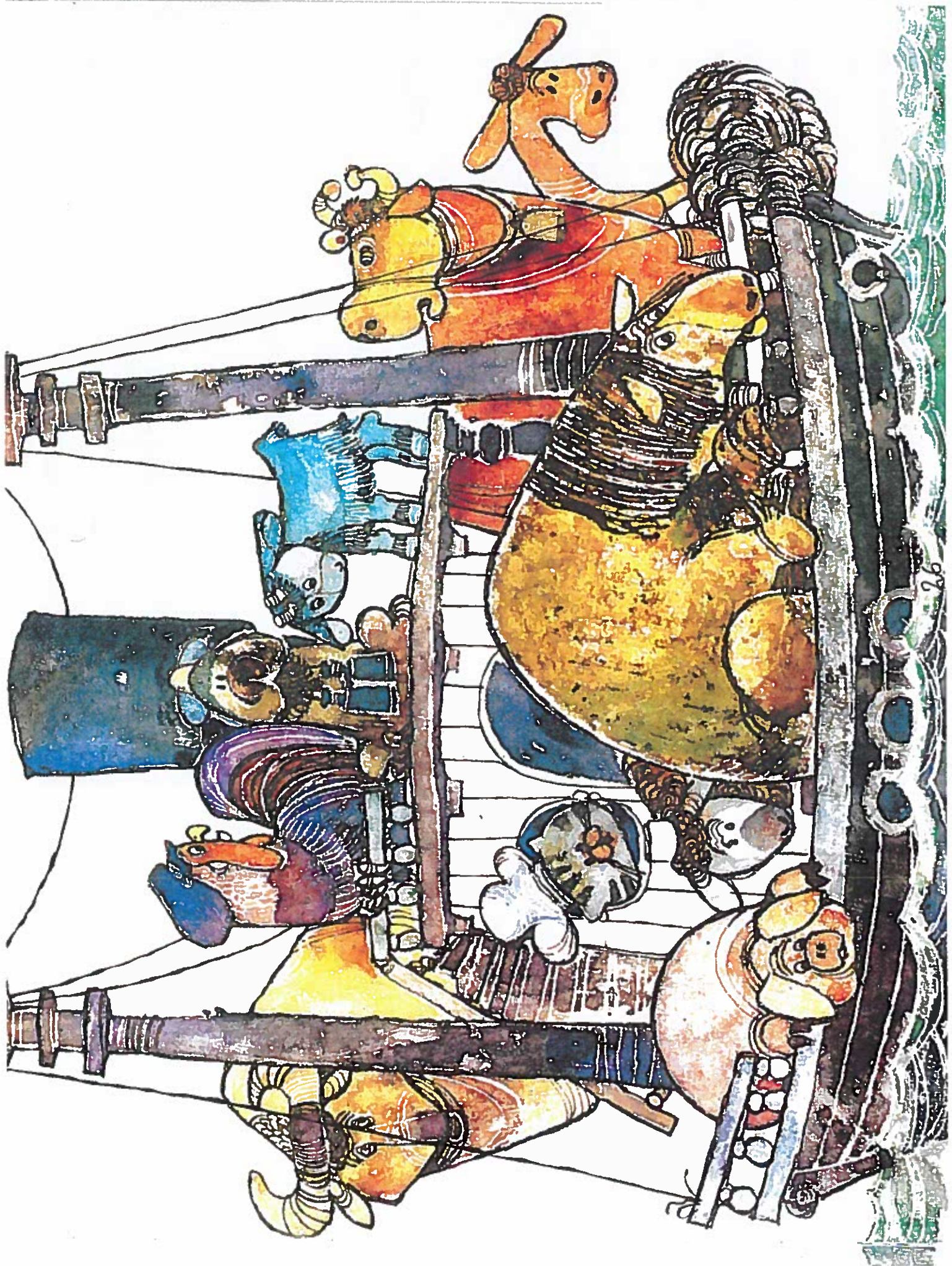


« پس عجله کن و بشمار تا ببینیم  
چند نفر توی قایق هستیم. این قایق  
تنها جای ده مسافر را دارد.»  
حیوانات دیگر هم گفتند « زود باش بشمار! »

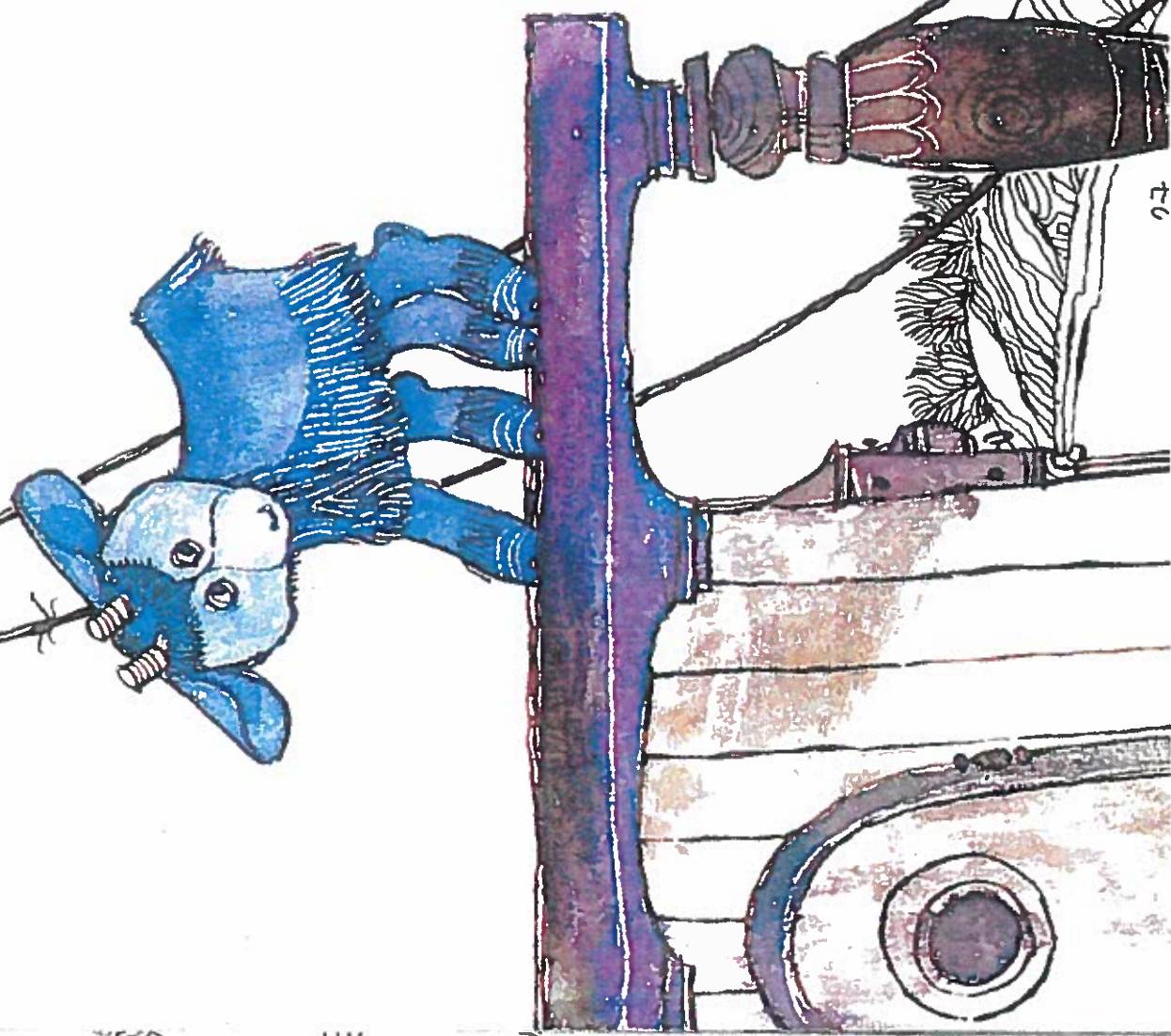


بزرگاله شروع به شمارش کرد.  
«یکی برای من،  
دو برای گوساله،  
سه برای گاو،  
چهار برای گاو نر،  
پنج برای اسب،  
شش برای خوک ماده،  
هفت برای گریه،  
هشت برای سگ،  
نه برای گوسفند،  
و ده برای خروس،  
1 - 2 - 3 - 4 - 5 - 6 - 7 - 8 - 9 - 10»





همه حیوانات فریاد کشیدند «آفرین بزغاله!»  
قایق را به طرف ساحل دیگر رودخانه هدایت کردند  
و به خشکی پای گذاشتند.  
ولی بزغاله به عنوان متخصص شمارش کردن  
روی قایق بادی باقی ماند،  
و هر وقت خروس می خواست کسی را از رودخانه  
عبور دهد، بزغاله در لنگرگاه می ایستاد و تا ده شمارش می کرد.



Fortellingen om geitekillingen – en av Alf Prøysens genistreker,  
vakkert og fantasifullt illustrert av Vivian Zahl Olsen.



**GYLDENDAL**

[www.gyldendal.no/barnogungdom](http://www.gyldendal.no/barnogungdom)

ISBN-10: 82-05-36552-0

ISBN-13: 978-82-05-36552-0



9 788205 365520

